

مالکیت معدن در فقه امامیه با رویکردی به دیدگاه فقه‌های مذاهب چهارگانه اهل سنت

کریم کوخایی زاده،^۱ قدرت‌الله نیازی،^۲ احمد رضوانی مفرد^۳
(تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۷/۲۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۲/۱۳)

چکیده

در باب مالکیت معدن بین فقه‌های امامیه اختلاف نظر وجود دارد؛ گروهی گفته‌اند که معدن مطلقاً، جزئی از انفال محسوب می‌شوند. مهمترین دلیل مورد استناد آنها روایات می‌باشد. گروهی از فقها که به نقل از صاحب جواهر مشهور فقها هستند، معدن را از مباحات عامه می‌دانند؛ که این دسته از فقها به عمومات قرآن، روایات خمس، سیره و اصل تمسک کرده‌اند. برخی از فقها قائل به تفصیل و تبعیت معدن از اراضی شده‌اند، که مهمترین دلیل آنها قاعده تبعیت است. و بعضی قائل به تفصیل بین معدن ظاهری و باطنی شده‌اند و مهمترین دلیل آنها، اجماع است. با توجه به رد ادله اقوال دیگر و تأیید ادله قائلین به قول اول و پاسخ ایرادهای وارده بر ادله ایشان، حق این است که معدن مطلقاً از جمله انفال و ملک امام یا دولت اسلامی هستند. اقوال فقه‌های عامه نیز متفاوت است، فقه‌های حنفی قائل به مالکیت معدن به تبع ارض هستند. فقه‌های مالکی معدن را مطلقاً برای امام یعنی حاکم یا نایب ایشان می‌دانند. فقه‌های حنبلی مالکیت معدن جامد را تابع مالکیت زمین و معدن مایع را از مباحات محسوب می‌کنند. فقه‌های شافعی مالکیت معدن در

۱. دکترای فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه بوعلی سینا و عضو هیئت علمی دانشگاه ایلام (نویسنده

مسئول) / kokhai_k@yahoo.com

۲. استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه بوعلی سینا / gh.niazi@mailfa.com

۳. استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه بوعلی سینا /

rezvanimofrad@yahoo.com

اراضی خصوصی را به تبع ارض می‌دانند، اما اگر معدن در اراضی موات قرار گرفته باشد، هیچ کس نمی‌تواند مالک آنها شود و جزو مشترکات عامه خواهد بود.

کلیدواژه‌ها: معدن، مالکیت معدن، معدن در فقه امامیه، معدن در فقه اهل سنت.

طرح مسئله

ثروتهای معدنی موجود در زمین، یکی از ارزشمندترین سرمایه‌های طبیعی هستند که در زندگی انسان نقش اساسی دارند؛ زیرا که مواد اولیه غالب کالاهای مورد نیاز بشر در معادن قرارداد شده است و همه صنایع مورد استفاده انسان، به زمین و مواد معدنی آن بستگی دارد. از این رو، برای استفاده مناسب از آنها ضرورت دارد قوانین و مقررات دقیقی در مورد بهره‌برداری از آنها وضع گردد و بی‌توجهی به آن، چه بسا مشکلات فراوانی از قبیل تخریب محیط زیست، تضییع حقوق نسل‌های آینده و اختلاف بین بهره‌برداران و غیره را در پی داشته باشد. بی‌تردید وضع مقررات سودمند مستلزم شناختن مالک این منابع است، چرا که عدم شناخت نسبت به مالکیت معادن باعث برداشتهای بی‌رویه و غلط از این منابع خواهد شد. از این رو، سؤالی که مطرح می‌شود این است که مالک اصلی منابع معدنی موجود در اراضی مختلف از دیدگاه فقهای امامیه و اهل سنت کیست؟ با عنایت به ضرورت پرداختن به این مسئله و از آنجا که تا به حال تحقیق و پژوهشی مستقل در این خصوص انجام نگرفته است، بر آن شدیم که مالکیت معدن در فقه شیعه با رویکردی به دیدگاه فقهای مذاهب چهارگانه اهل سنت را بررسی کنیم؛ لذا در همین راستا ابتدا مالکیت معدن از دیدگاه فقهای امامیه را مطرح کرده و ادله هر یک از دیدگاهها را آورده و نقد و ارزیابی می‌کنیم و قول راجح را ذکر می‌کنیم و در ادامه مقاله نگاهی به مالکیت معدن از دیدگاه فقهای اهل سنت خواهیم داشت.

مالکیت معدن از دیدگاه فقهای امامیه

نظرات فقهای امامیه در خصوص مالکیت معادن متعدد می‌باشد، از آنجا که برخی از این نظرات به برخی دیگر بر می‌گردد، از این رو، در ادامه مهمترین این دیدگاهها را می‌آوریم.

۱. معادن مطلقاً از انفال است

از محدثین شیخ کلینی (۱۴۰۷ق، ۵۳۸/۱) و از فقهای متقدم، ابن براج (۱۴۰۶ق، ۱۸۶/۱)، سلار (۱۴۰۴ق، ۱۴۰)، مرحوم طوسی در نهاییه (۱۴۰۰ق، ۴۱۹)، حلی در مختلف (۱۴۱۳ق، ۳۳۸/۳) و از متأخرین بحرانی (۱۴۰۵ق، ۴۷۹/۱۲)، سبزواری (بی تا، ۲۲۰/۱)، نراقی (۱۴۱۵ق، ۱۶۲/۱۰)، کاشف الغطاء (۱۴۲۲ق، ۲۱۴/۴)، انصاری (۱۴۱۵ق، ۳۶۶)، همدانی (۱۴۱۶ق، ۲۵۸/۱۴) و از معاصرین خمینی (۱۳۶۹ش، ۴۲۰/۲۰)، منتظری (۱۴۰۹ق، ۷۴/۴)، مکارم شیرازی (۱۴۱۶ق، ۶۰۱)، مؤمن قمی (۱۴۲۵ق، ۳۷/۲) و حسینی میلانی (۱۳۹۵ق، ۱۹۹)، معدن را مطلقاً از انفال می دانند. و در اینکه معادن ظاهری باشند یا باطنی، در ملک شخصی باشند یا دولتی و یا عمومی، در این حکم تفاوتی وجود ندارد.

ادله و مستندات این قول از این قرار است:

۱-۱. روایات

روایت اول: موثقه اسحاق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام: از حضرت در مورد انفال سؤال می کند: «حضرت چنین می فرماید: انفال عبارت اند از: آبادیهایی که خراب شده و ساکنانش رفته اند و اینها از آن خداوند و پیامبر است و همچنین اموالی که تعلق به پادشاهان داشته برای امام است و نیز زمین مخروبه ای که بدون جنگ و لشکرکشی به تصرف در آمده و تمام زمین های بی صاحب و معادن از انفال هستند و هر شخص بی وارثی که بمیرد، مال او نیز از انفال خواهد بود» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ۵۳۲/۹). با توجه به اینکه اکثریت قریب به اتفاق فقهای امامیه به اعتبار و حجیت این روایت از نظر سند اعتراف دارند، لذا مهمترین مستند این عده از فقها به شمار می رود (ر.ک: نجفی، بی تا، ۱۲۹/۱۶). وجه استدلال به این روایت به این صورت است که ضمیر در «المعادن منها» به انفال برمی گردد و با توجه به اینکه کلمه معادن جمع محلای به الف و لام است و جمع محلای به الف و لام افاده عموم می کند، نتیجه این می شود که همگی معادن چه ظاهری و باطنی و چه در زمین موات یا مفتوح عنوه یا شخصی از انفال است، مگر اینکه دلیل خاصی وجود داشته باشد که برخی از معادن را از تحت این عموم بیرون کند. نسبت به استدلال به این روایت اشکالاتی مطرح شده است، که همراه با نقد آنها در زیر می آیند:

الف- در برخی از نسخ این روایت به جای کلمه «منها»، کلمه «فیها» آمده است؛ یعنی «وَالْمَعَادِنُ فِيهَا» محقق همدانی این نسخه را نقل کرده است (همدانی، ۱۴۱۶ق، ۲۵۷/۱۴). حال اگر کلمه «فی» باشد، این روایت برای این قول قابل استدلال نیست، چون ضمیر «ها» به «ارض» برمی‌گردد، از این رو، اطلاق این روایت قابل استدلال نیست، که بگوییم معادن مطلقاً از انفال به شمار می‌آیند. بر اساس نسخه «فیها»، این موثقه دلیل است بر نظریه تفصیل که معادن را از نظر ملکیت تابع زمین می‌داند (محقق داماد، ۱۴۱۸ق، ۳۹۷). این اشکال در صورتی بر موثقه وارد است که کسی بپذیرد روایت به صورت «والمعادن فیها» وارد شده، آنچه در نسخه‌های متداول از کتاب وسائل و تفسیر قمی که این روایت در آنها نقل شده است وجود دارد، لفظ «منها» می‌باشد. بنابراین آنچه محقق همدانی نقل کرده صرفاً یک احتمال است که به اصل یا دلیلی مستند نشده است. و یکی از محققین ادعا می‌کند که در دو چایی که از تفسیر (علی بن ابراهیم) در دست است کلمه «منها» آمده است نه «فیها» (منتظری، ۱۴۰۹ق، ۷۴/۴).

ب- اشکال‌کننده می‌گوید حتی با پذیرش آن نسخه از روایت که کلمه «منها» در آن ذکر شده، باز هم نمی‌توان به اطلاق این روایت استدلال کرد؛ چون ضمیر «منها» به کلمه «ارض» برمی‌گردد؛ یعنی حدیث می‌خواهد بگوید که، زمین بدون مالک و معدنی که در این ارض واقع شده از انفال محسوب می‌شود؛ پس چرا شما ضمیر «ها» در «منها» را به انفال می‌زنید؟! در حالی که این ضمیر به قبلس یعنی ارضی که لا رب لها است، بر می‌گردد و چنانچه بخواهد به انفال برگردد بعید است (ر.ک: نجفی، بی‌تا، ۱۳۰/۱۶). اما با ملاحظه جملات قبل از «والمعادن منها» و به ملاحظه جمله بعد از آن نه تنها استبعادی ندارد، که ما ضمیر در «منها» را به انفال بزینیم و منها را خبر برای معادن بدانیم، بلکه تناسب آن با مجموع سیاق کلام بیشتر است. لذا این اشکال که بعید است ضمیر «ها» به انفال برگردد و باید به «کل ارض لا رب لها» برگردد، قابل قبول نیست و ضعف این احتمال روشن است (انصاری، ۱۴۱۵ق، ۳۶۶).

ج- برخی گفته‌اند از آنجا که ضمیر «ها» در «منها» به کلمه «ارض» نزدیک است احتمال دارد به آن برگردد و اگر بخواهیم آن را به انفال برگردانیم، لازم است او را استینافیه در نظر بگیریم که این امر خلاف اصل، یعنی عاطفه بودن او است (ر.ک: نجفی، بی‌تا، ۱۳۰/۱۶). در پاسخ می‌گوییم کلمه «منها» خبر برای خصوص معادن نیست، تا

مستلزم این باشد که «واو»، واو استیناف باشد. بلکه خیر برای «و ما کان من الارض الخربه و کل ارض لا رب لها و المعادن» می‌باشد؛ بنابراین، این واو عطف بوده و عطف به کل ارض است. به نظر می‌رسد تنها راه صحیح، عاطفه گرفتن واو در این روایت است، زیرا در صورت استینافیه گرفتن آن، دو عبارت پیش یعنی «و ما کان من الارض الخربه» و عبارت «کل ارض لا رب لها» بدون خیر و ناتمام باقی می‌ماند (ر.ک: سبحانی، ۱۴۲۰ق، ۱۲۳).

روایت دوم: روایت ابی بصیر از امام محمدباقر^(ع) که می‌فرماید: «انفال برای ماست؛ بعد ابی بصیر می‌گوید: از امام سؤال کردم که انفال چیست؟ امام فرمود: معادن، آجام، هر زمینی که صاحب ندارد و هر زمینی که صاحبانش رهایش کرده‌اند، از آن ماست» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ۵۳۳/۹).

روایت سوم: از داوود بن فرقد روایت شده که به امام صادق^(ع) گفتم: «انفال چیست؟ فرمود: عمق دره‌ها، قله کوه‌ها، نی‌زارها، معادن و هر زمینی که بدون تاختن اسب و شتر به دست آمده و هر زمین مرده‌ای که صاحبانش آنجا را ترک کرده‌اند و چیزهای ارزشمند پادشاهان» (همان، ۵۳۴/۹).

روایت چهارم: روایت دیگر از ابی بصیر از امام محمدباقر^(ع) که فرمود: «انفال از آن ماست. گفت: به آن حضرت عرض کردم: انفال چیست؟ فرمود: معادن‌ها و جنگل‌ها و هر زمین بی‌صاحب، و نیز برای ماست هر زمینی که بدون تاختن اسب و شتر به دست آمده، و فدک از آن جمله است» (نوری، ۱۴۰۸ق، ۲۹۵/۷). سه روایت فوق مرسله هستند؛ از این رو این روایات مبتلا به اشکال سندی می‌باشند. اما از نظر دلالت «المعادن» مطلق است و شامل همه اقسام معادن می‌شود. طبق این روایت همه معادن از انفال محسوب می‌شوند. ضعف سندی این سه روایت را، می‌توان به کمک روایت معتبر نخست و فتاوی‌های فقهای بزرگی که از آنها یاد کردیم، جبران نمود.

۱-۲. سیره عقلا

سیره عقلا در اداره حکومتها و جوامع بر این استوار بوده که بعضی از اموال از جمله دریاها، بیابان‌ها، جنگل‌ها، کوه‌ها و معادن به‌عنوان ثروت‌های عمومی، تصرف در آنها بر عهده حکومتها بوده و تصرف در آنها با رعایت اجازه و ضوابطی که دولتها تعیین می‌کنند،

صورت می‌گیرد؛ و درآمدهای این موارد معمولاً صرف مصالح عمومی و دولتها می‌شود. این روش و سیره نه تنها در شریعت نفی نشده بلکه در محیط شرع هم به آن عمل شده است و شارع برای حاکم و امام جامعه همین شرایط را پذیرفته است. لذا به استناد سیره عقلا و عدم ردع آن توسط شارع، بلکه عمل شارع به این روش در محیط شرع می‌توانیم بگوییم که معادن از انفال هستند مطلقاً (ر.ک: منتظری، ۱۴۰۹ق، ۷۴/۴؛ سبحانی، ۱۴۲۰ق، ۱۲۴).

۲. معادن مطلقاً از مباحات اصلیه است

گروهی از فقها معادن را از مباحات عامه می‌دانند و می‌گویند که همه مردم در استفاده از آنها یکسانند و همه می‌توانند به اندازه نیازشان از آنها بهره‌برداری کنند و به همان اسبابی که مباحات به ملکیت شخص در می‌آیند، معدن هم تملک می‌شود، یعنی از طریق حیازت و احیاء (ر.ک: محقق حلی، ۱۴۱۸ق، ۶۴/۱؛ محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ۱۶۶/۱؛ حلی، بی‌تا، ۴۳۹/۵؛ حلی، قواعد الاحکام، ۱۴۱۳ق، ۳۶۴/۱؛ شهید اول، ۱۴۱۰ق، ۵۶؛ شهید اول، ۱۴۱۷ق، ۲۶۴/۱؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ۴۴۱/۱۲؛ فاضل آبی، ۱۴۱۷ق، ۲۷۱/۱؛ نجفی، بی‌تا، ۱۰۸/۳۸؛ صدر، ۱۴۱۷ق، ۵۰۶).

این دسته از فقها برای اثبات قول خود به شش دلیل استناد کرده‌اند، که در زیر به ذکر برخی از آن ادله و نقد آنها می‌پردازیم.

۲-۱. شهرت

منظور از شهرت در اینجا یعنی اشتراک عمومی در معادن ظاهری از آرای مشهور است. شهید اول در کتاب دروس، این رأی را به مشهور نسبت داده (۱۴۱۷ق، ۲۶۴/۱) و حتی صاحب جواهر فرموده است: «شهرت نقلی و تحصیلی بر این است که در معادن آشکار و باطنی، همه مردم حقوق برابر دارند و از مباحات اصلیه هستند و نسبت مردم با آنها یکی است» (نجفی، بی‌تا، ۱۰۸/۳۸). بنابراین شهرت دیدگاه دوم را تأیید می‌کند. البته با وجود مخالفت‌های بسیاری از بزرگان مخصوصاً مشهور قدما، ادعای شهرت به وسیله متأخرین محل اشکال است؛ یعنی ادعای شهرت منقوله و محصله در ما نحن فیه با وجود نظر مخالف مشهور قدما قابل پذیرش نیست و قطعاً باطل است.

۲-۲. سیره مستمره

سیره مستمر در بین مسلمانان در همه اعصار جواز أخذ از معادن و مالکیت آنها بی‌اذن امام یا نائب او بوده است، چه معادن در زمین موات باشند و چه در زمین غیر موات. اگر معادن از انفال و ملک امام می‌بود، حداقل پیروان ائمه باید از ائمه علیهم‌السلام به عنوان صاحبان و مالکان واقعی معادن اجازه می‌گرفتند، اما گزارشی در این باره وارد نشده که کسی از ائمه اجازه گرفته باشد و در همه عصرها این سیره ادامه داشته و مردم از معادن به اندازه نیاز خویش بهره می‌بردند و معادن را ملک مسلمانان یا ملک امام و یا به تبع زمین، ملک دارنده آن نمی‌دانسته‌اند و طبعاً چنین سیره‌ی مستمری، شهرت ادعا شده را تقویت می‌کند. این سیره، یک سیره قطعیه مسلم است که متصل به زمان معصوم هم می‌باشد و نه تنها ردع نشده بلکه چه بسا ممکن است در بعضی موارد تأیید هم شده باشد. صاحب جواهر در این خصوص می‌فرماید: «که این سیره معاضد آن شهرت است و به شهرت کمک می‌کند» (همان، ۱۰/۳۸). استدلال به این سیره به نوعی محل اشکال است؛ اول اینکه این سیره بر فرض تحقق آن رد شده است و در رد آن آنچه بیشتر به آن اشاره کردیم از ادله‌ای که دال بر انفال بودن معادن می‌کردند، کفایت می‌کند. دوم اینکه، شما در مورد معادن ادعا می‌کنید، که از مباحات اصلیه هستند، پس چرا در مورد موات چنین ادعایی را ندارید. کسانی که قائل به این سیره در باب معادن هستند، می‌گویند سیره قطعیه بر این بوده که مسلمین در معادن بدون اذن امام تصرف می‌کردند، این ادعا در حالی است که در اراضی موات هم نحوه تصرف به همین صورت بوده است؛ با این وصف پس چرا آنجا ادعا نمی‌شود که اراضی موات از مباحات اصلیه هستند؟ از این رو، وجهی برای تفصیل و تفکیک بین معادن و اراضی موات نیست؛ و اراضی موات هم از انفال بودند و در اراضی موات هم اعیان و حیازت صورت می‌گرفته و به واسطه این اعیان و حیازت افراد مالک می‌شدند (منتظری، ۱۴۰۹ق، ۷۷/۴). سوم اینکه، شاید اذن نگرفتن پیروان ائمه به واسطه غلبه حکومت‌های جائر در زمان ایشان بوده و یا به این دلیل بوده که اکثر مردم به حقوق ائمه آشنا نبوده‌اند و آنها هم که آشنا بودند، در حصر به سر می‌بردند یا آن که تعداد آنها به قدری کم بوده است که استیذان آنها به صورت عمومی مطرح نشده است و چه بسا استیذان هم می‌کردند، اما ائمه علیهم‌السلام برای آنها در آن زمان اجازه می‌دادند و این کار را می‌کردند؛ یا حتی ممکن است کسی بگوید ائمه اذن کلی داده‌اند و اخبار تحلیل دلالت بر این معنا می‌کند (همان، ۷۷/۴؛ رک: اراکی،

۱۴۳۴ق، ۱۰۰؛ فیاض، ۱۴۰۱ق، ۳۵۰). با توجه به جهات سه‌گانه‌ای که مطرح نمودیم معلوم می‌گردد که این دلیل هم قابل اعتماد نمی‌باشد.

۲-۳. آیه ۲۹ سوره مبارکه بقره

در این آیه آمده است که خداوند زمین و آنچه در زمین هست را برای انسان خلق کرده است و همه مردم نسبت به بیابان‌ها، دریاها، معادن و آنچه که در زمین است، یکسان می‌باشند؛ یعنی هیچ یک مالک ندارند و همگی آنها برای شما انسانهاست و این امر دال بر آن است که اینها از مباحات اصلیه می‌باشند. وقتی گفته شده است: «خُلِقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا: آنچه در زمین است برای شما آفریده است» و قرآن موافقت خود را با شهرت و سیره اعلام می‌کند. حالا اینکه اگر کسی چیزی از معادن را استخراج کرد، مالک می‌شود از ادله دیگر استفاده می‌گردد؛ لکن اباحه اصلیه از این آیه قابل استفاده است (ر.ک: نجفی، بی‌تا، ۱۰۹/۳۸؛ خویی، ۱۴۱۸ق، ۶۰/۲۵). البته تمسک به این آیه دلیل را فراتر از مدعا می‌کند؛ چون معادن اگر از انفال یا ملک عمومی یا خصوصی باشند نیز برای بشر آفریده شده‌اند، پس اشتراک ویژه را اثبات نمی‌کند و اینکه در آیه آمده است که خداوند زمین و آنچه در آن است را برای شما خلق کرده، هیچ منافاتی ندارد که زمام امر همه آنچه در زمین وجود دارد به دست یک رهبر باشد و نباید ملکیت امام نسبت به انفال با ملکیت اشخاص نسبت به اموالشان مقایسه شود. ملکیت امام تفاوت اساسی با ملکیت اشخاص دارد؛ ملکیت امام به این معنا است که اختیار امر این اموال به دست امام است نه اینکه ملک شخص امام باشد. یعنی گویی برای اینکه هرج و مرج پیش نیاید و هم‌چنین برای اینکه این اموال توسط یک عده‌ای که قدرت و توانایی بیشتری دارند، به تصرف انحصاری در نیاید، یعنی برای اقامه عدل و جلوگیری از تبعیض و نیز به جهت تأمین منابع مالی برای امام و حاکم جامعه اسلامی، اختیار آن به امام سپرده شده است. آن وقت امام با توجه به مصالحی که در نظر می‌گیرد این زمینها را در اختیار دیگران می‌گذارد و دیگران هم می‌توانند با اذن و اجازه امام، در اراضی موات یا انفال با حیازت یا احیاء یا استخراج ملکیت پیدا کنند. از این رو، نه تنها این آیه با سپردن زمام آنچه در زمین است، به امام منافات ندارد بلکه این کار بایستی انجام گیرد. پس معنای آیه سلب اختیار از امام و حاکم نیست، بلکه باید همان چیزی را که خداوند خلق کرده در یک چارچوبی بتواند در اختیار

مردم قرار بگیرد و اینکه می‌گوییم این ملک امام است در واقع به همان معنایی است که بیان کردیم (منتظری، ۱۴۰۹ق، ۷۷/۴).

۲-۴. اطلاق اخبار خمس معدن

روایات زیادی در این باب وجود دارد که معادن یکی از موارد وجوب خمس است و ظاهر این اخبار دلالت دارد که معادن استخراج شده، مطلقاً باید تخمیس شود و این ظاهر، دلیل است بر اینکه معادن، ملک همه است و باید استخراج کننده، مقدار استخراج شده آن را تخمیس کند؛ اگر قائل شویم معادن و آنچه از معدن استخراج می‌شود از انفال و متعلق به امام است، قطعاً خمس نداشتند. چون نمی‌شود مالی متعلق به امام باشد و خمس آن بر دیگری واجب باشد، چرا که وجوب خمس در طول ملک است. بنابراین نفس وجوب خمس بر کسی که از معدن استخراج می‌کند، دالّ بر این است که او مالک معدن می‌باشد و قبل از آن ملک امام نبوده است (ر.ک: نجفی، بی‌تا، ۱۶/۱۲۹). اساساً وجوب خمس مربوط به بعد از استخراج معادن می‌باشد، در حالی که بحث ما مربوط به ملکیت اصل معادن و مربوط به قبل از استخراج است. بنابراین منافاتی ندارد که معدن ملک امام باشد و سپس با حیازت و احیاء ملک دیگری شود و خمس بر او واجب باشد. یکی از فقها در خصوص این مطلب بیان می‌کند که: «جعل خمس در معادن منافاتی در انفال بودن آن ندارد، زیرا خمس عوض از انتفاع است». روایات خمس بر نظریه اباحه دلالت نمی‌کنند؛ زیرا ادای خمس همان‌طوری که اگر معادن از مباحات باشند در آنها متصور است، هم-چنین اگر معادن از انفال باشند نیز خمس در آنها متصور است و پرداخت خمس در مقابل تصرف در انفال است. پس روایات دال بر وجوب خمس در معادن منافاتی با انفال بودن معادن ندارند، زیرا وجوب خمس در آنها در واقع به عنوان یک عوضی است در برابر اذنی که امام در تصرف در آنها به افراد داده شده است (نراقی، ۱۴۱۵ق، ۱۰/۱۶۳؛ کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱/۵۳۸؛ سلار، ۱۴۰۴ق، ۱۴۰).

۲-۵. اصل اباحه

در صورت شک در اینکه معادن، ملک خصوصی امام است یا ملک عموم مردم، اصله الاباحه جاری می‌شود. اصل در ثروتها این است که در اختیار عموم باشد و اصل، عدم ملکیت افراد بر معادن است؛ و معادن جزئی از اجزاء زمین نیست تا ملک دولت باشد،

بلکه چیزی است که در زمین ساخته می‌شود؛ اگر فرضاً معادن، جزئی از اجزای زمین بی‌مالک باشد و مشمول حکم انفال گردد، این دلیلها معادن را از ملک دولت خارج کرده، از اموال عمومی به حساب می‌آورند و از این رو با حیات، تنها به مقدار نیاز عادی داخل در ملک شخصی می‌شود نه همه معادن و این اصل در اینجا جاری است مگر اینکه دلیلی برخلاف آن اقامه گردد و ادله‌ای که قائلین به انفال بودن معادن به آنها استناد کرده‌اند، تام نیستند؛ بنابراین حالا که دلیلی بر انفال بودن معادن وجود ندارد، معادن بر اباحه اصلیه باقی می‌مانند (رک: شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ۴۴۱/۱۲؛ سبحانی، ۴۲۰ق، ۱۱۹). می‌دانیم که اصل در صورتی جاری است که دلیلی بر منع نداشته باشیم؛ ولی روایت موثق داریم که معادن از انفال‌اند و مشترک نیستند (نوری، ۱۴۰۸ق، ۱۱۴/۱۷)، ولی این موضوع هیچ دلیلی ندارد. اگر از اصل اباحه، اصله اباحه تصرف برای اثبات ملزوم یعنی ملکیت اراده شود با این ادعا که بین اباحه تصرف و ملکیت ملازمه وجود دارد، در این گفته اشکال وجود دارد زیرا که ملازمه‌ای بین اباحه تصرف و ملکیت نه عقلاً و نه شرعاً وجود ندارد و مانع عقلی و شرعی وجود ندارد، که تصرف در مالی مباح باشد و با وجود اباحه تصرف، متصرف مالک آن نشود (اراکي، ۱۴۳۴ق، ۹۶-۹۵).

۳. قول به تفصیل

برخی از فقها، در این مسئله، بین معادنی که در زمینهای انفال - مانند زمینهای موات - واقع شده‌اند و معادنی که در زمینهای عمومی و خصوصی یافت می‌شوند، تفاوت قائل شده‌اند. این دسته از فقها، تنها قسم نخست را از انفال و ملک امام دانسته‌اند، ولی مالکیت معادن دیگر را تابع مالکیت زمینی دانسته‌اند که در آن به وجود آمده‌اند. با توجه به این دیدگاه، معدنی که در سرزمین‌های مفتوح عنوه، یافت می‌شود، از آنجا که این زمینها متعلق به همه مسلمین است، معادن موجود در آنها نیز، ملک همه مسلمانان خواهد بود و اختصاص به امام و حاکم اسلامی ندارد. اما معدنی که در زمینهای متعلق به اشخاص یافت می‌شود، از آن مالک آن زمینها می‌باشد. همان‌طوری که گفته شد معادنی که در اراضی انفال واقع شده‌اند، از انفال و ملک امام محسوب می‌شوند. در نتیجه این دیدگاه، با دیدگاه اول در معادن موجود در زمینی که امام مالک آنها می‌باشد، متفق هستند؛ هم‌چنین با دیدگاه دوم نسبت به معادنی که در ملکیت امام نیستند یا در ملکیت افراد خاص نیستند،

مشترک هستند و نتایج این قول با این دو دیدگاه، نسبت به معادنی که در زمینهایی که دارای مالک خاص هستند، تفاوت دارد؛ چرا که در زمینهای با مالکیت شخصی، به تبعیت از زمین، حکم به مالکیت آن افراد خاص می‌گردد. ابن‌ادریس حلی (۱۴۱۰ق، ۱/۴۹۷) و سبزواری (۱۲۴۷ق، ۲/۴۸۹) این قول را اختیار کرده‌اند. محقق حلی در کتاب معتبر، این قول را ممکن دانسته (۱۴۰۷ق، ۲/۶۳۴)، گرچه در کتاب شرایع و مختصر، قول دوم را برگزیده است. البته این نظریه را می‌توان از کلام شهید ثانی در روضه (۱۴۱۰ق، ۲/۸۵) و مقدس اردبیلی (۱۴۰۳ق، ۴/۲۹۸) به دست آورد. خوانساری عموم فقه‌های پسین را طرفدار این دیدگاه دانسته و بدون آنکه از فقیهی نام ببرد، فرموده است: «هو مذهب جمهور المتأخرین» (۱۴۰۵ق، ۲/۱۳۳). از میان معاصرین، طباطبایی یزدی (۱۴۰۹ق، ۲/۳۷۲)، مرحوم خوبی (۱۴۱۸ق، ۲۵/۵۶)، حکیم (۱۴۱۶ق، ۹/۶۰۳)، امام خمینی (بی‌تا، ۱/۳۶۹-۳۵۳) و فیاض (۱۴۰۱ق، ۳۵۰) به این قول، تمایل نشان داده‌اند. ادله و مستندات قول سوم و نقد آنها از این قرار است:

۳-۱. سیره عقلا

سیره عقلای عالم این بوده که معدن، از آن دارنده زمین است و مالک زمین، هم‌چنان‌که طبقه بالایی زمین را مالک است، طبقه پایین را نیز مالک است، چه دارای معادن باشد یا دارای سرداب، چاه و سنگ. دلیل این قول ظاهراً این است که کسی که مالک زمین باشد بر اساس این مطلب که جمعی به آن تصریح کرده‌اند «من تخوم الارض الی عنان السماء» متعلق به او است (ر.ک: کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ق، ۱/۱۰۵؛ خوبی، ۱۴۱۸ق، ۲۵/۵۶؛ هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۵ق، ۱/۱۶۷؛ مکارم شیرازی، ۱۴۱۶ق، ۱۲۱). این مبنا که کسی که مالک زمین باشد مالک من تخوم الارض الی عنان السماء است محل اشکال می‌باشد و این تبعیت پذیرفتنی نیست؛ چون اگر به عرف و سیره عقلا مراجعه نماییم، می‌بینیم که برای ارض تا یک حدی در عمق زمین و بالاتر از سطح زمین، تبعیت را می‌پذیرد، اما نسبت به مازاد بر آن این تبعیت وجود ندارد و سیره یک دلیل لبی است و اطلاق ندارد، لذا قدر متیقن از این دلیل لبی همان مقداری است که عرف آن را از توابع ارض به حساب می‌آورد و هر چه از محدوده صدق عرفی خارج شود، دیگر مشمول ملکیت نیست. شاهد بر این مطلب این کلام فقها می‌باشد که اصلاً چنین چیزی از دید عقلا ثابت نشده که فضای بالای

زمین تا آسمان مال مالک باشد؛ چرا که اگر قرار بود این فضا تا آسمان مال مالک باشد، هر هواپیمایی که می‌خواست از بالای آن رد شود، بایستی از صاحب آن اجازه می‌گرفت در حالی که این چنین نیست؛ لذا هر کسی این معدن را حیازت و استخراج کند، ملک او محسوب می‌شود (خویی، ۱۴۱۸ق، ۵۷/۲۵؛ ر.ک: منتظری، ۱۴۰۹ق، ۷۴-۷۵؛ مکارم شیرازی، ۱۴۱۶ق، ۱۲۱).

۲-۳. عرف

معدن در نزد عرف، جزئی از زمین است و ملکیت زمین، ملکیت نسبت به اجزاء زمین هم هست و لذا مالکیت زمین شامل مالکیت معدن هم می‌شود (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ۲۲۲/۳؛ حسینی عاملی، ۱۴۱۹ق، ۱۴۹/۱۹؛ شاهرودی، ۱۴۲۵ق، ۱/۱۶۶).

۳-۳. معدن در زمین مملوک به منزله نما و فایده همان زمین است

پس هم‌چنان‌که مالک زمین، منافع متصل و منفصل آن را مالک است، معدن موجود در زمین خویش را نیز مالک است (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۵ق، ۱/۱۶۶). در جواب این دو دلیل می‌گوییم، تردیدی نیست که معادن چه در اعماق زمین باشند چه در سطح آن، در مقابل زمین موجودات دیگری به شمار می‌آیند که دارای ویژگیها و وجود مستقلی هستند و در نزد عرف، از شوون و توابع زمین محسوب نمی‌شوند، نسبت بین معدن و زمین نسبت نماء به اصل نیست؛ چرا که معدن ثروت دیگری غیر از زمین است، و آن از قبیل ثروتی در دل ثروت دیگر و یا مالی در ضمن مال دیگر است نه از قبیل نماء و اصل. و نسبت معدن به زمین، نسبت مظروف به ظرف است نه نسبت ثمره به درخت، زیرا ثمره، نماء طبیعی برای درخت است درحالی‌که معدن وجودی مستقل در برابر زمین است که در آن تکون پیدا کرده است، از این رو مالکیت ظرف باعث مالکیت مظروف نمی‌شود؛ و با این اوصاف، قطعاً عرف، معدن را از نمائات ارض محسوب نمی‌کند بلکه برای آن ملکیت مستقلی قائل است (فیاض، ۱۴۰۱ق، ۳۴۹؛ اراکی، ۱۴۳۴ق، ۱۳۷-۱۳۶؛ هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۵ق، ۱/۱۶۷-۱۶۶).

با توجه به آنچه گفته شد ادله این قول ناتمام بوده و این قول نیز باطل است.

۴. تفصیل میان معادن ظاهری و معادن باطنی

برخی از فقها بین معادن ظاهری و معادن باطنی فرق نهاده و معادن ظاهری را در شمار مشترکات عمومی مسلمین قرار داده‌اند، ولی معادن باطنی را تابع حکم زمینهای موات دانسته و به عنوان بخشی از انفال آن را متعلق به امام می‌دانند (موسوی خلیلی، ۱۴۲۷ق، ۱۸۷/۳؛ منتظری، ۱۴۰۹ق، ۶۹/۴؛ هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۵ق، ۱۷۷/۱). در این صورت حاکم اسلامی هم می‌تواند آن را به صورت اقطاع به اشخاص واگذار کند و هم می‌تواند هر کسی را که سبقت به احیای آن گرفت، مالک آن قرار دهد و دیگران نمی‌توانند در آنچه او احیاء کرده است، مدعی حقی شوند. بر اساس عبارتی از مرحوم طوسی در مبسوط و ابن‌فهد در مهذب البارع، مسلمانان در معادن ظاهری، مشترک و مساوی‌اند؛ و معادن باطنی، در حکم زمینهای موات هستند؛ یعنی هر کس آن را احیا کند، مالک آن می‌شود و حاکم می‌تواند بهره‌برداری از آن را به صورت مقاطعه، واگذار نماید و وقتی امام می‌تواند معدن را به صورت مقاطعه در اختیار دیگری قرار دهد که ایشان مالک آن معدن باشد. مرحوم حلی نیز در کتاب قواعد، متمایل به این قول است (۱۴۱۳ق، ۲۶۹/۲).

با بررسی کلام طوسی و ابن‌فهد می‌بینیم که دلیلی بر این تفصیل ذکر نکرده‌اند، جز این عبارت که شیخ آن را در مبسوط برای معادن باطنی ذکر کرده است: «و یجوز للسلطان إقطاعه لأنه یملکه عدنا...» (طوسی، ۱۳۸۷ق، ۲۷۷/۳)؛ که این عبارت ظهور در ادعای اجماع بر ملکیت معادن باطنی برای امام دارد. و ابن‌فهد نیز می‌گوید: «یجوزُ للسلطان إقطاعها» (۱۴۰۷ق، ۵۶۶/۱) و دلیلی برای قول خود ذکر نکرده است. آنچه گفته شد مربوط به شق دوم از تفصیل مختار در مبسوط و مهذب بود. اما در خصوص شق اول از تفصیل - که معادن ظاهری از مباحات عامه می‌باشند - از ظاهر کلام آنها دلیلی که به آن استناد نموده باشند، به دست نمی‌آید. در خصوص ادعای اجماع بر اینکه معادن باطنی ملک امام است باید بگوئیم که، مستندی بر این ادعا وجود ندارد جز اینکه گروهی از قداما قائل‌اند بر اینکه معادن مطلقاً در ملکیت امام هستند و این اجماع با رأی خود شیخ در مبسوط که قائل است که معادن ظاهری ملک همه مردم است، نقض می‌گردد؛ و بر فرض صحت اجماع، بعد از اینکه معلوم گردید که اجماع مربوط به مطلق معادن بوده نه خصوص معادن باطنی، بر حسب آنچه در این تفصیل آمده است، آوردن اجماع به عنوان دلیل برای این رأی فایده‌ای ندارد. با توجه به تام بودن ادله قول به انفال بودن معادن و رد تمامی

ایرادهایی که به ادله این قول شده بود و نیز نقد و رد ادله سایر اقوال، نظریه راجح در این مقاله پذیرش مالکیت معدن به عنوان یکی از انفال برای امام یا حاکم اسلامی می باشد.

مالکیت معدن از دیدگاه فقهای چهارگانه اهل سنت

فقهای اهل سنت در دو جا از کتب فقهی خود در مورد معدن بحث می کنند، یکی در ذیل بحث معادن و رکاز در باب زکات و دیگری در باب احیای موات می باشد. با بررسی متون فقهی علمای اهل سنت می بینیم که اقوال مختلفی در خصوص مالکیت معدن دارند که در زیر به آنها می پردازیم.

۱. مذهب حنفی

از نظر فقهای حنفی معدن و رکاز دارای معنای واحدی هستند و آن عبارت است از هر مالی که در زیر زمین مدفون است، جز اینکه معدن چیزی است که خداوند آن را در زمین قرار داده است و رکاز مالی است که انسانی آن را در زمین دفن نموده است. بنابر عقیده این مذهب معادن بر سه نوع است: یکی معادن جامدی که ذوب می شوند و با آتش شکل می گیرند (چکش خور هستند) همانند تقدین (طلا و نقره)، آهن، مس، سرب و جیوه هم به این موارد ملحق می شود. دوم معادن جامدی که ذوب نمی شوند و با آتش شکل نمی گیرند (چکش خور نیستند) همانند گچ، نوره، سرمه و سایر سنگها مانند یاقوت و نمک. سوم معادنی که جامد نیستند به عبارت دیگر مایع هستند، همانند قیر و نفت (زحیلی، ۲۰۰۸م، ۶۹۷/۲؛ جزیری، بی تا، ۲۲۴/۳؛ سرخسی، ۱۴۱۴ق، ۲/۲۱۲؛ سمرقندی، ۱۴۱۴ق، ۳۲۹/۱؛ بابرتهی، بی تا، ۲۳۳/۲). آنچه از بررسی کلام فقهای حنفی می توان به دست آورد این است که ایشان قائل به مالکیت معدن به تبع ارض هستند؛ یعنی بر حسب مورد و نوع زمینی که معدن در آنها موجود می باشند، مالکیت آنها متفاوت است؛ اگر این معدن در اراضی مفتوح عنوه قرار گرفته باشند برای دولت یا امام و اگر در اراضی صلح قرار داشته باشند برای اهل آن است و اگر در اراضی دارای مالکیت خاص یافت شوند برای صاحبان آنها خواهد بود (کاسانی، ۱۴۰۶ق، ۶۷/۲؛ سمرقندی، ۱۴۱۴ق، ۱/۳۳۲-۳۳۰؛ ابن عابدین، ۱۴۱۲ق، ۳۱۹/۲).

۲. مذهب مالکی

معدن از نظر فقهای مالکی غیر از رکاز است و معدن عبارتست از آنچه خداوند در زمین از طلا یا نقره یا غیر این دو مانند مس و سرب و کبریت خلق کرده است و اخراج آنها از زمین نیازمند به کار و تصفیه می‌باشد. در این مذهب معادن بر سه نوع تقسیم شده‌اند: یکی معادنی که در اراضی غیرمملوک هستند که مالکیت آنها را از آن امام یا دولت دانسته‌اند. که امام به هر کسی از مسلمین که بخواهد می‌تواند واگذار نماید؛ یا اینکه این معادن را از بیت‌المال قرار داده تا از منافع آن استفاده شود. دوم، معادنی که در زمینی که دارای مالکیت معین می‌باشد، قرار دارد که این معادن نیز برای امام است و به صاحب آن زمین اختصاص ندارد. هر چند برخی از فقها گفته‌اند برای صاحب آن می‌باشد. سوم، آن دسته از معادنی که در زمینهایی همانند اراضی مفتوح عنوه و زمینهای صلح قرار دارند، معادنی که در زمینهای مفتوح عنوه هستند برای امام است و معادنی که در اراضی صلح قرار دارد برای صاحبان آن است. البته زمانی که صاحبان این اراضی اسلام بیاورند این معادن نیز از آن امام خواهد بود (زحیلی، ۲۰۰۸م، ۷۰۰/۲؛ مالک بن انس، ۱۴۲۵ق، ۶۸۸/۲-۶۷۸؛ جزیری، بی‌تا، ۲۲۵/۳). با توجه به آنچه گفته شد معادن مطلقاً برای امام یعنی حاکم یا نایب ایشان می‌شود به جز در اراضی صلح تا زمانی که اهل آن کافر هستند (دمیری، ۱۴۲۹ق، ۱۷۳/۱؛ تنوخی، ۱۴۲۸ق، ۸۵۹/۲؛ جندی، ۱۴۲۶ق، ۵۸/۱؛ ابن طاهر، ۱۴۲۸ق، ۵۸/۲؛ ابن-حاجب، ۱۴۲۱ق، ۱۵۳/۱).

۳. مذهب حنبلی

از نظر این دسته از فقها، معدن غیر از رکاز است و معدن عبارت است از آنچه از زمین به-دست می‌آید از چیزهایی که خداوند متعال آنها را خلق کرده و از غیر جنس زمین است، فرقی هم نمی‌کند جامد باشند یا مایع. فقهای این مذهب قائل هستند که معادن به دو صورت وجود دارند که با بیان این دو صورت حکم مالکیت معادن را نیز بیان می‌کنند:

الف- معادنی که به صورت جامد هستند، همانند طلا، نقره و مس که مالکیت آنها تابع مالکیت زمین است؛ یعنی کسی که مالک زمین می‌باشد مالک آن منابع نیز هست، چون این معادن جزئی از اجزای زمین می‌باشند؛ از این رو، آنها همانند خاک و سنگ های ثابت هستند. بنابراین اگر شخصی معدنی را در ملکی یا در زمین مواتی پیدا کند، او نسبت به آن سزاوار است؛ و اگر دو نفر به معدنی در زمین موات سبقت بگیرند کسی که جلوتر به آن

دست یافت نسبت به آن اولویت دارد، البته تا زمانی که روی آن کار کند، پس اگر از آن معدن دست بردارد دیگری می‌تواند روی آن کار کند؛ و اگر آن معدن را در زمینی که مالک آن معلوم است پیدا کند، آن معدن برای مالک آن زمین خواهد بود (زحیلی، ۲۰۰۸م، ۷۰۳/۲؛ ابن‌قده، ۱۴۱۷ق، ۶۲۰/۲؛ خلوتی، ۱۴۳۲ق، ۲۳۱/۱؛ کلوذانی، ۱۴۲۵ق، ۲۳۱/۱).

ب- اما اگر معادن به صورت مایع باشند همانند نفت و زرنیخ و گاز و قیر و همانند این موارد، در همه حال این معادن از مباحات محسوب می‌شوند؛ البته اگر این معادن در ملک فرد خاصی باشند، ورود در آنها مکروه است مگر اینکه صاحب آن اذن بدهد و گفته شده که معدن به واسطه مالکیت زمینی که در آن وجود دارد، به ملکیت در می‌آید زیرا معدن از نماهای زمین و توابع آن می‌باشد، بنابراین برای صاحب زمین خواهد بود همانند شاخه‌های درخت و ثمرات آن (زحیلی، ۲۰۰۸م، ۷۰۳/۲؛ ابن‌قده، ۱۴۱۷ق، ۶۲۱/۲؛ خلوتی، ۱۴۳۲ق، ۲۳۱/۱؛ مرداوی، بی‌تا، ۲۹۰/۴).

۴. مذهب شافعی

از نظر فقهای شافعی معدن غیر از رکاز است؛ معادن جمع معدن است که اسم مکان می‌باشد و عبارت است از جایی که خداوند در آنجا جواهر گرانبها اعم از طلا، نقره، آهن، مس و امثال آن را آفریده است و از آن جهت معادن نامیده شده‌اند، چون در جایی اقامت کرده و مانده‌اند، که خداوند در آنجا ثابتشان کرده است. چون «عدن فی المکان» به معنی در مکان اقامت کرد، می‌باشد. در فقه شافعی از اشیاء معدنی تنها در طلا و نقره زکات واجب می‌باشد و در غیر این دو زکاتی وجود ندارد، همانند یاقوت، زبرجد، سرب و آهن. و در معدن فرقی بین معادن جامد و مایع و منطبع و غیر منطبع نیست و شرط است که باید آن معدن از زمینی استخراج گردد که مباح یا ملک استخراج‌کننده باشد و شخص استخراج‌کننده نیز از اهل زکات باشد، پس بر عبد استخراج‌کننده معادن زکات واجب نیست، چون او و مالش از آن اربابش می‌باشند و کافر را از استخراج معادن و رکاز و گنجینه‌ها و دفینه‌های زمین در ممالک اسلامی منع می‌کنند، همان‌گونه که به وی اجازه داده نمی‌شود که زمینهای موات اسلامی را احیاء و آباد کند و کسی که باید او را منع کند حاکم است و غیر او چنین حقی را ندارد. پس اگر پیش از منع کردن چیزی را استخراج

کرد مالک آن می‌شود همان گونه که اگر هیزم جمع کرد مال او است. هنگامی زکات معادن واجب می‌شود که به دست استخراج‌کننده حاصل گردد، و وقتی باید آن را پرداخت کند که آن را از خاک و امثال آن تصفیه و خالص گردانده باشد (شریبینی، ۱۴۱۵ق، ۱۰۱/۲-۱۰۰؛ عمرانی، ۱۴۲۱ق، ۳۳۳-۳۳۴/۳؛ ماوردی، ۱۴۱۹ق، ۳۳۳/۳؛ زحیلی، ۲۰۰۸م، ۷۰۲/۲؛ جزیری، بی‌تا، ۲۲۷/۳). آنچه از کلام فقهای شافعی در خصوص مالکیت معادن می‌توان به دست آورد این است که اگر معدن در اراضی خصوصی قرار گرفته باشد به تبع ارض و چون از اجزای زمین می‌باشد، برای مالک زمین خواهد بود و نیز می‌توان گفت اینکه فقها گفته‌اند که اگر کسی معدنی در ملک دیگری پیدا کند برای مالک آن خواهد بود و باید زکات آن را بدهد دال بر این است که مالکیت این معادن برای صاحب زمین است؛ اما اگر معدن در اراضی موات قرار گرفته باشد، هیچ کس نمی‌تواند مالک آنها شود و جزو مشترکات عامه خواهد بود؛ که البته در خصوص مالکیت و اقطاع معادن ظاهری و باطنی در این اراضی اختلاف نظر است که فقها به اجماع معادن ظاهری را از مشترکات عامه دانسته و در خصوص معادن باطنی اختلاف نظر وجود دارد و بنابر اقوال برخی از فقها معادن باطنی از آن سلطان یا دولت اسلامی می‌باشند و می‌تواند آن را اقطاع نماید (شافعی، ۱۴۱۰ق، ۴۳-۴۶/۴؛ مزنی، ۱۴۱۰ق، ۲۳۱-۲۳۲/۸؛ ماوردی، ۱۴۱۹ق، ۵۰۱/۷-۴۹۱؛ عمرانی، ۱۴۲۱ق، ۴۸۶-۴۹۶/۷؛ نووی، ۱۴۱۲ق، ۳۰۲/۵-۳۰۰).

همان طوری که از عبارات گذشته به دست می‌آید، مهمترین دلیل مذهب حنفی و شافعی برای اثبات تبعیت مالکیت معدن از زمین جزئیت معدن برای زمین می‌باشد. در رد این نظریه - همان گونه که در بررسی اقوال امامیه ذکر شد - گفته می‌شود: هر چند معدن از زمین و اجزای زمین تکون پیدا کرده است، ولی بعداً صورت نوعیه جدیدی پیدا کرده و عنوان زمین بر آن صادق نیست. و جزئی از زمین محسوب نمی‌گردد. معادن چه باطنی و چه ظاهری، در مقابل زمین دارای ویژگیها و وجود مستقلی هستند و عرفاً از توابع زمین محسوب نمی‌شوند، چون که معدن ثروت دیگری غیر از زمین است. هم‌چنین در فتوای فقهای حنبلی به نظر می‌رسد معدن جامد را جزو زمین می‌دانند و محکوم به حکم آن، ولی معادن مایع چون جزو زمین محسوب نمی‌شود در حکم آن نمی‌باشد. جواب این ادعا همان است که در جواب دلیل قول مذاهب قبلی، ذکر شد و آن اینکه معدن از قبیل ثروتی در دل ثروت دیگر و یا مالی در ضمن مال دیگر است نه از قبیل نماء و اصل. و نسبت

معدن به زمین، نسبت مظروف به ظرف است نه نسبت ثمره به درخت، در حالی که ادعای این دسته از فقها این است؛ زیرا ثمره، نماء طبیعی برای درخت است، درحالی که معدن وجودی مستقل در برابر زمین است که در آن تکوّن پیدا کرده است، از این رو مالکیت ظرف باعث مالکیت مظروف نمی‌شود.

به نظر می‌رسد اختلاف دیدگاه‌های فقهای عامه، شبیه اختلافاتی است که بین فقهای امامیه وجود دارد، هر چند خاستگاه و مبانی آنها متفاوت می‌باشد. فقهای حنفی قائل مالکیت معادن به تبعیت از مالکیت اراضی هستند که با قول قلیلی از فقهای شیعه مطابق می‌باشد و فقهای حنبلی و شافعی هر کدام به شکلی قائل به تفصیل شده‌اند؛ فقهای حنبلی در قسمتی از دیدگاه خود با قائلین به تبعیت مالکیت معادن از اراضی هم عقیده هستند و در قسمتی از دیدگاه خود با کسانی که قائل‌اند که معادن از مباحات عامه هستند، هم نظر هستند. فقهای شافعیه نیز با تفصیلی که بیان کرده‌اند، تا حدودی با تفصیل برخی از علمای شیعه که بین معادن ظاهری و باطنی تفاوت قائل شده‌اند، نزدیکتر هستند. لکن با دقت در کلام فقهای حنبلی و شافعی، به نظر می‌رسد با وجود این تفصیل قول به مشترک عامه بودن معادن از کلام ایشان قابل برداشت باشد. اما در خصوص دیدگاه فقهای مذهب مالکی باید بگوییم که اکثر فقهای این مذهب قولی که برگزیده‌اند، با رعایت شرایط و قیودی، به قول راجح در این مقاله نزدیکتر است. با قطع نظر از ادله ای که طرفداران هر قولی برای رأی خود اقامه نموده‌اند که در این مقاله فی‌الجمله به نقد و بررسی آنها پرداخته شد، به نظر می‌رسد قول به جزو انفال بودن معادن، با دیدگاه ضرورت تشکیل حکومت اسلامی بر مبنای فقه و نظارت حاکم مشروع دینی بر بخشهای مختلف جامعه به‌ویژه منابع مالی، از نظر اعتبار عقلایی نیز سازگارتر باشد.

نتیجه

در خصوص مالکیت معادن در فقه امامیه چهار نظریه وجود دارد؛ گروهی گفته‌اند که معادن مطلقاً از انفال محسوب می‌شود و متعلق به امام می‌باشد و مهمترین دلیل مورد استناد آنها روایات می‌باشد. گروهی از فقها که به نقل از صاحب جواهر مشهور فقها هستند، معادن را از مباحات عامه می‌دانند؛ که این گروه به عموماًت قرآن، روایات خمس، سیره و اصل تمسک کرده‌اند. برخی از فقها قائل به تفصیل و تبعیت معادن از اراضی

شده‌اند، که مهمترین دلیل آنها قاعده‌ی تبعیت است. و بعضی قائل به تفصیل بین معادن ظاهری و باطنی شده‌اند و مهمترین دلیل آنها، اجماع بود. با توجه به رد ادله اقوال سه‌گانه و بطلان آنها و تأیید ادله قائلین به قول اول، حق این است که معادن مطلقاً از جمله انفال و در اختیار امام یا دولت اسلامی هستند؛ لذا هر نوع تصرف و استخراج معادن باید به اذن امام صورت بگیرد و امام به هر نحوی که صلاح بداند می‌تواند تعیین کند، که معادن در اختیار چه کسانی قرار بگیرد و منافی هم که از این راه به دست می‌آید، در اختیار او می‌باشد، که صرف مصالح عمومی اسلام و مسلمین گردد. فقهای حنفی قائل به مالکیت معادن به تبع ارض هستند؛ یعنی بر حسب مورد و نوع زمینی که معادن در آنها موجود می‌باشند، مالکیت آنها متفاوت است. فقهای مالکی معدن را مطلقاً برای امام یعنی حاکم یا نائب ایشان می‌دانند، بجز در اراضی صلح تا زمانی که اهل آن کافر هستند. فقهای حنبلی بین معادن جامد و مایع تفصیل قائل‌اند؛ معادنی که به صورت جامد هستند، مالکیت آنها تابع مالکیت زمین است و معادنی که به صورت مایع می‌باشند از مباحات محسوب می‌شوند. فقهای شافعی مالکیت معدن در اراضی خصوصی را به تبع ارض می‌دانند، اما اگر معدن در اراضی موات قرار گرفته باشد، هیچ کس نمی‌تواند مالک آنها شود و جزو مشترکات عامه خواهد بود.

فهرست منابع

- قرآن کریم.
- ابن ادريس حلی، محمد بن منصور، *السرائر الحاوی لتحرير الفتاوی*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ق.
- ابن براج، عبدالعزيز بن نحریر، *المهذب*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۶ق.
- ابن حاجب، عثمان بن عمر، *جامع الأمهات*، بیروت، الیمامه، ۱۴۲۱ق.
- ابن طاهر، حبیب، *الفقه المالکی و ادلته*، بیروت، مؤسسه المعارف، ۱۴۲۸ق.
- ابن عابدین، محمد امین بن عمر، *رد المحتار علی الدر المختار*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۲ق.
- ابن فهد حلی، احمد بن محمد، *المهذب البارع فی شرح المختصر النافع*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۷ق.
- ابن قدامه، عبدالله بن احمد، *المغنی و الشرح الكبير علی متن المنع*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۷ق.
- اراکی، محسن، *ملکیه المعادن فی فقه الاسلامی*، قم، مجمع فکر الإسلامی، ۱۴۳۴ق.
- انصاری، مرتضی بن محمد امین، *کتاب الخمس*، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، ۱۴۱۵ق.
- بابر تی، محمد بن محمد، *العنايه شرح الهدایه*، بیروت، دارالفکر، بی تا.
- بحرانی، یوسف بن احمد، *الحدائق الناضره فی أحكام العتره الطاهره*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۵ق.
- تنوخی، ابراهیم بن عبدالصمد، *التنبیه علی مبادئ التوجيه - قسم العبادات*، بیروت، دار ابن حزم، ۱۴۲۸ق.
- جزیری، عبدالرحمن، *الفقه علی المذاهب الاربعه*، بیروت، مرکز الشرق الاوسط الثقافی، بی تا.
- جندی، خلیل بن اسحاق، *مختصر العلامه خلیل*، قاهره، دارالحدیث، ۱۴۲۶ق.
- حر عاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشیعه*، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، ۱۴۰۹ق.
- حسینی عاملی، سید محمدجواد بن محمد، *مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۹ق.
- حسینی میلانی، سید محمدهادی، *محاضرات فی فقه الإمامیه - کتاب الخمس*، مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۹۵ق.
- حکیم، سید محسن، *مستمسک العروه الوثقی*، قم، مؤسسه دارالتفسیر، ۱۴۱۶ق.
- حلی، حسن بن یوسف، *تذکره الفقهاء*، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام بی تا.
- همو، *قواعد الأحكام فی معرفه الحلال و الحرام*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.

- همو، *مختلف الشیعه فی أحكام الشریعه*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.
- خلوتی، محمد بن احمد، *حاشیه خلوتی علی منتهی الإرادات*، دمشق، دارالنوادر، ۱۴۳۲ق.
- خمینی، سید روح‌الله، *تحریر الوسیله*، قم، دارالعلم، بی تا.
- همو، *صحیفه نور*، تهران، سروش، ۱۳۶۹ش.
- خوبی، سید ابوالقاسم، *موسوعه الإمام الخوئی*، قم، مؤسسه احیاء آثار امام خوبی، ۱۴۱۸ق.
- دمیری، بهرام بن عبدالله، *الشامل فی فقه الإمام مالک*، مرکز نجیبویه للمخطوطات و خدمه التراث، ۱۴۲۹ق.
- زحیلی، وهبه، *الفقه الاسلامی و ادلته*، دمشق، دارالفکر، ۲۰۰۸م.
- سبحانی، جعفر، *الخمس فی الشریعه الإسلامیه الغراء*، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۲۰ق.
- سبزواری، محمدباقر بن محمد مؤمن، *ذخیره المعاد فی شرح الإرشاد*، قم، مؤسسه آل‌البتی علیهم السلام، لاحیاء التراث، ۱۲۴۷ق.
- سرخسی، محمد بن احمد، *المبسوط*، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۱۴ق.
- سلار، حمزه بن عبدالعزیز، *المراسم العلویه و الأحکام النبویه*، قم، منشورات الحرمین، ۱۴۰۴ق.
- سمرقندی، محمد بن احمد، *تحفه الفقهاء*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۴ق.
- شافعی، محمد بن ادريس، *الأم*، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۱۰ق.
- شهید اول، محمد بن مکی، *الدروس الشرعیه فی فقه الإمامیه*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
- همو، *اللمعه الدمشقیه فی فقه الإمامیه*، بیروت، دارالتراث؛ الدار الإسلامیه، ۱۴۱۰ق.
- شهید ثانی، زین‌الدین بن علی، *الروضه البهیة فی شرح اللعه الدمشقیه*، قم، داورى، ۱۴۱۰ق.
- همو، *مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام*، قم، مؤسسه المعارف الإسلامیه، ۱۴۱۳ق.
- صدر، سید محمدباقر، *اقتصادنا*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی شعبه خراسان، ۱۴۱۷ق.
- طباطبایی یزدی، سید محمدکاظم، *العروه الوثقی*، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۹ق.
- طوسی، محمد بن حسن، *المبسوط فی فقه الإمامیه*، تهران، المکتبه المرتضویه لإحیاء الآثار الجعفریه، ۱۳۸۷ق.
- همو، *النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی*، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۰ق.
- عمرانى، یحیی بن ابی‌الخیر، *البيان فی مذهب الإمام الشافعی*، جدّه، دارالمنهاج، ۱۴۲۱ق.
- فاضل‌آبی، حسن بن ابی‌طالب، *کشف الرموز فی شرح مختصر النافع*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.

- فیاض، محمد اسحاق، الأراضی، قم، دارالکتاب، ۱۴۰۱ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ق.
- کاسانی، ابوبکر بن مسعود، بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۶ق.
- کاشف الغطاء، جعفر بن خضر، کشف الغطاء عن مبهمات الشریعه الغراء، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزة علمیه قم، ۱۴۲۲ق.
- کلودانی، محفوظ بن احمد، الهدایه علی مذهب الإمام أحمد، کویت، مؤسسه غراس، ۱۴۲۵ق.
- مالک بن انس، المدونه الکبری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۵ق.
- ماوردی، علی بن محمد، الحاوی الکبیر فی فقه مذهب الإمام الشافعی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹ق.
- محقق حلّی، جعفر بن حسن، المختصر النافع فی فقه الإمامیه، قم، مؤسسه المطبوعات الدینیّه، ۱۴۱۸ق.
- همو، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، قم، اسماعیلیان، ۱۴۰۸ق.
- محقق داماد، سید محمد، کتاب الخمس، قم، دارالاسراء، ۱۴۱۸ق.
- مرداوی، علی بن سلیمان، الإنصاف فی معرفه الراجح من الخلاف، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
- مزنی، اسماعیل بن یحیی، مختصر المزنی، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۱۰ق.
- مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، مجمع الفائده و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ق.
- مکارم شیرازی، ناصر، أنوار الفقاهه - کتاب الخمس و الأنفال، قم، مدرسه امام علی بن ابی-طالب (ع)، ۱۴۱۶ق.
- منتظری، حسینعلی، دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الإسلامیه، قم، تفکر، ۱۴۰۹ق.
- موسوی خلخالی، سید محمد مهدی، فقه الشیعہ - کتاب الخمس و الأنفال، قم، دارالبشیر، ۱۴۲۷ق.
- مؤمن قمی، محمد، الولایه الإلهیه الإسلامیه أو الحکومه الإسلامیه، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۲۵ق.
- نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.

- زراقی، احمد بن محمد مهدی، *مستند الشیعه فی أحكام الشریعه*، قم، مؤسسه آل البيت علیه السلام لاحیاء التراث، ۱۴۱۵ق.
- نوری، حسین بن محمد تقی، *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، بیروت، مؤسسه آل البيت علیه السلام لاحیاء التراث، ۱۴۰۸ق.
- نووی، یحیی بن شرف، *روضه الطالبین و عمدہ المفتین*، بیروت - دمشق - عمان، المكتب الإسلامی، ۱۴۱۲ق.
- هاشمی شاهرودی، سید محمود، *کتاب الخمس*، قم، مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، ۱۴۲۵ق.
- همدانی، رضا بن محمد هادی، *مصباح الفقیه*، قم، مؤسسه الجعفریه لاحیاء التراث؛ دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۶ق.